

آموزه ۳: در امواج سند



۱- به مغرب، سینه مالان قرص خورشید / نهنان می‌گشت پشت کوهساران
گوشزد: در حمله چنگیز به ایران، محمد خوارزمشاه که تاب مقاومت ندارد، به
جزیره آبسکون (واقع در دریای مازندران) می‌گریزد و همان جا می‌میرد. پسر
شجاع او، جلال‌الدین، در برابر هجوم مغولان ایستادگی می‌کند. این شعر درباره
دلاوری‌های شاه جلال‌الدین است.

قلمرو زیبایی: سینه مالان: سینه خیز (صفت فاعلی) / **قلمرو ادبی:** قالب:
چهارپاره یا دوبیتی پیوسته / وزن: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (رشته انسانی) /
سینه خیز رفتن خورشید: تشخیص /

بازگردانی: خورشید هنگام غروب سینه خیز و آرام در پشت کوه‌ها پنهان می‌شد. (خورشید عظمت حکومت
خوارزمشاهیان رو به نابودی بود.)

پیام: غروب، خورخفت

۲- فرومی‌ریخت گردی زعفران رنگ / به روی نیزه‌ها و نیزه داران

قلمرو زیبایی: فرومی‌ریخت (بن ماضی: فروریخت، بن مضارع: فروریز) / **قلمرو ادبی:** گرد زعفران رنگ: استعاره از پرتو خورشید /
گردی زعفران رنگ: تشبیه (گردی همانند زعفران) / واژه آرایه: نیزه / واج آرایه: «ر»
بازگردانی: خورشید نور زرد رنگ خود را مانند گردی زعفران رنگ بر روی نیزه‌ها و سربازانی که نیزه داشتند می‌پاشید.
پیام: تابش خورشید

۳- ز هر سو بر سواری غلت می‌خورد / تن سنگین اسبی تیر خورده

قلمرو زیبایی: سنگین: پروزن / **قلمرو ادبی:** واج آرایه: «ر»

بازگردانی: از هر سو تن اسبان تیرخورده بر روی سواران می‌افتاد.

پیام: توصیف نبردگاه

۴- به زیر باره می‌نالید از درد / سوار زخم دار نیم مرده

قلمرو زیبایی: باره: اسب / زخم دار: زخمی / نیم مرده: نیمه جان / **قلمرو ادبی:** واج آرایه: «ر»

بازگردانی: سوارکاری که زخمی و نیم مرده بود زیر لاشه اسبان از درد می‌نالید.

پیام: توصیف آوردگاه

۵- نهنان می‌گشت روی روشن روز / به زیر دامن شب در سیاهی

قلمرو زیبایی: نهنان: پنهان / **قلمرو ادبی:** روی روشن روز: جانبخشی، استعاره پنهان / روز: مجاز از خورشید به علاقه لازمی / دامن شب:
جانبخشی / روز، شب: تضاد / واج آرایه: «ر»

بازگردانی: چهره روشن روز در پشت پرده سیاهی شب پنهان می‌شد.

پیام: توصیف غروب

۶- در آن تاریک شب می‌گشت پنهان / فروغ خرگه خوارزمشاهی

قلمرو زیبایی: فروغ: روشنایی، پرتو / خرگه: خیمه بزرگ، سرپرده بزرگ / خوارزمشاهیان: دودمانی شاهی پس از فرمانروایی سلجوقیان / **قلمرو ادبی:** خرگه: مجاز از توان وشکوه خوارزمشاهیان.

بازگردانی: در آن شب سیاه درخشش خیمه (حکومت) خوارزمشاهیان هم خاموش می‌شد و از میان می‌رفت.

پیام: شکست خوارزمشاهیان

۷- به خوناب شفق در دامن شام / به خون آلوده ایران کهن دید

قلمرو زیبایی: خوناب: خونابه / شفق: سرخی آسمان هنگام غروب خورشید / شام: شامگاه، سر شب / **قلمرو ادبی:** خوناب شفق: اضافه تشبیهی / دامن شام: اضافه استعاری

بازگردانی: جلال الدین هنگام غروب به سرخی آسمان نگاه کرد و با خود فکر کرد که چگونه ایران با عظمت در خون فرو خواهد رفت.

پیام: پیش بینی شکست ایران

۸- در آن دریای خون در قرص خورشید / غروب آفتاب خویشتن دید

قلمرو زیبایی: قرص: گرده / **قلمرو ادبی:** دریای خون: استعاره از سرخی شفق هنگام غروب یا استعاره از جای نبرد که پر از خون شده بود / غروب آفتاب خویشتن: کنایه از نابودی / اغراق / آفتاب: مجاز از خورشید / آفتاب خویشتن: اضافه تشبیهی / واج‌آرایی «د»، «ی»

بازگردانی: هنگام غروب آفتاب و دریای خونی که از کشته شدگان در نظرش پدیدار شده بود، نابودی خورشید حکومت خود را هم دید.

پیام: شکست خوارزمشاه

۹- چه اندیشید آن دم، کس ندانست / که مژگانش به خون دیده تر شد

قلمرو زیبایی: دم: نفس / مژگان: مژه ها / دیده: چشم / **قلمرو ادبی:** دم: مجاز از لحظه / به خون دیده تر شدن: کنایه از اینکه چشمانش کاسه خون شد /

بازگردانی: کسی نفهمید که جلال الدین در آن لحظه با خودش چه می‌اندیشید که از شدت اندوه با خونابه، مژه‌هایش را خیس کرد.

پیام: اندوه سلطان جلال الدین

۱۰- چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو زیبایی: چو: مانند / هم: نیز / **قلمرو ادبی:** چو آتش: تشبیه / واژه آرایی: آتش / اغراق

بازگردانی: جلال الدین مانند آتش حتی سوزنده تر از آن به سپاه مغولان حمله کرد.

پیام: تاخت و تاز جلال الدین

۱۱- در آن باران تیر و برق فولاد / میان شام رستاخیز می‌گشت

قلمرو زیبایی: برق: درخشش / فولاد: فولاد / شام: سر شب / **قلمرو ادبی:** باران تیر: اضافه تشبیهی / فولاد: مجاز از شمشیر / شام رستاخیز: استعاره از جبهه جنگ /

بازگردانی: جلال الدین در میدانی که تیرها مانند باران بر او می‌باریدند و شمشیرها می‌درخشیدند، در میدان جنگ که مانند روز قیامت بود می‌جنگد.

پیام: توصیف نبرد سلطان جلال الدین

۱۲- در آن دریای خون در دشت تاریک / به دنبال سر چنگیز می‌گشت

قلمرو زیبایی: دشت: هامون / **قلمرو ادبی:** دریای خون: استعاره از میدان جنگ / اغراق / به دنبال سر کسی گشتن: کنایه از نابود کردن او / **بازگردانی:** در آن شب و دشت تاریک که از شته شدگان مانند دریای خون شده بود، جلال الدین به دنبال چنگیز می‌گشت تا سر از تنش جدا کند.

پیام: کوشش برای کشتن چنگیز

۱۳- بدان شمشیر تیز عافیت سوز / در آن انبوه، کار مرگ می‌کرد

قلمرو زیبایی: عافیت: تندرستی / عافیت سوز: بزنده و کشنده (صفت فاعلی مرکب کوتاه) / انبوه: ازدحام / **قلمرو ادبی:** کار مرگ کردن: کنایه از کشتن

بازگردانی: جلال الدین با شمشیر بزنده و کشنده اش سربازان مغول را می‌کشت و نابود می‌کرد.

پیام: دلاوری جلال الدین

۱۴- ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت / دو چندان می‌شکفت و برگ می‌کرد

قلمرو زیبایی: دوچندان: دو برابر / شکفتن: شکوفه کردن (بن ماضی: شکفت؛ بن مضارع: شکف) / برگ می‌کرد: برگ تولید می‌کرد / **قلمرو**

ادبی: برگ: استعاره از تک تک سربازان مغول / شاخه: استعاره از سپاه مغول / چندان: واژه آرایی

بازگردانی: اما آنقدر تعداد سربازان مغول زیاد بود که هر چه می‌کشت چندین نفر جای کشته شده‌ها را می‌گرفتند.

پیام: بسیاری سپاه مغول

۱۵- میان موج می‌رقصید در آب / به رقص مرگ، اخترهای انبوه

قلمرو زیبایی: اختر: ستاره / انبوه: فراوان، متراکم / **قلمرو ادبی:** رقص مرگ: اضافه استعاری / اخترها می‌رقصیدند: جانبخشی

بازگردانی: ستاره‌های انبوه آسمان در آب رودخانه، رقص مرگ می‌کردند.

پیام: توصیف دریا

۱۶- به رود سند می‌غلتید بر هم / ز امواج گران کوه از پی کوه

قلمرو زیبایی: گران: سنگین، عظیم / از پی: دنبال، عقب / **قلمرو ادبی:** کوه: استعاره از موج‌های بزرگ

بازگردانی: در رود سند امواجی کوهمانند روی هم می‌غلتیدند.

پیام: بزرگی و خطرناک بودن عبور از رود

۱۷- خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف آلود / دل شب می‌درید و پیش می‌رفت

قلمرو زیبایی: خروشان: فریادزنان / ژرف: عمیق / بی‌پهنا: عریض / دریدن: پاره کردن (بن ماضی: درید، بن مضارع: در) / **قلمرو ادبی:**

دل شب: سیاهی شب یا نیمه شب، اضافه استعاری و تشخیص / دل شب دریدن: کنایه از در پیش رفتن در تاریکی

بازگردانی: رود سند در حالی که می‌خروشید و بسیار عمیق و وسیع و کف آلود بود دل شب را می‌شکافت و به راهش ادامه می‌داد.

پیام: توصیف رود سند

۱۸- از این سد روان، در دیده شاه / ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت

قلمرو زیبایی: دیده: چشم / نیش: نوک هر چیز نوک تیز، مانند سوزن، خنجر، و نشتر. / **قلمرو ادبی:** سد روان: استعاره از رود سند؛ متناقض

نما / نیش در دیده رفتن: کنایه از آزار و اندیت دیدن؛ موج مانند نیش در دیده شاه می‌رفت

بازگردانی: هر موج این رود مانند سدّی راه جلال الدین را بسته بود و هر موج مانند هزاران نیش بر چشمان جلال الدین فرومی‌رفت. [زیرا

مانع گریز او و خانواده اش بود.]

پیام: مشکل آفرینی رود برای سپاه ایران

۱۹- ز رخسارش فرومی‌ریخت اشکی / بنای زندگی بر آب می‌دید

قلمرو زیبایی: رخسار: چهره / **قلمرو ادبی:** بنای زندگی: اضافه تشبیهی / بنای چیزی را بر آب دیدن: کنایه از ناپایداری

بازگردانی: اشک از چشمان سلطان جلال الدین جاری می‌شد و پایان زندگی خودش را نیز حس می‌کرد.

پیام: اندوهان جلال الدین

۲۰- در آن سیماب گون امواج لرزان / خیال تازه ای در خواب می‌دید

قلمرو زبانی: سیماب: جیوه / گون: مانند / امواج: م موج / **قلمرو ادبی:** سیماب گون: مانند جیوه، تشبیه / خیال در خواب دیدن: کنایه از نقشه کشیدن

بازگردانی: جلال الدین در میان امواج جیوه‌ای رنگ و نارام سند فکر تازه‌ای به ذهنش رسید.

۲۱- به یاری خواهم از آن سوی دریا / سوارانی زره پوش و کمان گیر

قلمرو زبانی: یاری: کمک / دریا: رودخانه بزرگ / زره: جامه جنگی / **قلمرو ادبی:** زره پوش، کمان گیر: کنایه از جنگجو **بازگردانی:** از آن سوی دریا سوارکارانی جنگجو می‌یابم.

پیام: درخواست نیروی کمکی

۲۲- دمار از جان این غولان کشم سخت / بسوزم خانمان‌هاشان به شمشیر

قلمرو زبانی: سخت: به سختی / خانمان: خانه و آنچه در آن است / **قلمرو ادبی:** دمار کشیدن: دمار در آوردن، کنایه از نابود کردن / غول: استعاره از مغولان / شمشیر: مجاز از جنگ / سوختن: کنایه از نابود کردن / واج آرایبی: «ن»

بازگردانی: من مغولان را به سختی خواهم کشت و با جنگ، خانمانشان را نابود می‌کنم.

پیام: نابود کردن دشمن

۲۳- شبی آمد که می‌باید فدا کرد / به راه مملکت فرزند و زن را

قلمرو زبانی: مملکت: کشور / **قلمرو ادبی:** فرزند، زن: تناسب

بازگردانی: شبی رسیده است که باید در راه کشور زن و فرزندانش را قربانی کند.

پیام: میهن دوستی

۲۴- به پیش دشمنان استاد و جنگید / رهاند از بند اهریمن، وطن را

قلمرو زبانی: استاد: مخفف ایستاد، ایستادگی کرد / رهاند: نجات داد / بند: ریسمان / اهریمن: شیطان / **قلمرو ادبی:** بند: مجاز از اسارت / اهریمن: استعاره از چنگیز یا دشمن / ایستادن در برابر کسی: کنایه از پایداری و رزیدن /

بازگردانی: جلال الدین در برابر این دشمنان ایستادگی کرد و کشور را از دست چنگیزیان نجات داد.

پیام: ایستادگی سلطان جلال الدین

۲۵- شبی را تا شبی بالشکری خُرد / ز تن‌ها سر، ز سرها خود افکند

قلمرو زبانی: شبی تا شبی: یک شبانه روز / خرد: کوچک / خود: کلاه خود / **قلمرو ادبی:** تن، سر: تناسب / واژه آرایبی: شب، سر / واج آرایبی: «ش» / از سر خود افکندن: کنایه از جدا کردن سر از تن / جناس‌واره: خُرد، خود

بازگردانی: جلال الدین يك شبانه روز همراه یاران اندک خود سر از تن مغول‌ها و کلاهخود از سر ایشان جدا کرد و ایشان را کشت.

پیام: دلاوری سلطان جلال الدین

۲۶- چو لشکر گرد بر گردش گرفتند / چو کشتی، بادپا در رود افکند

قلمرو زبانی: «چو»ی نخست: هنگامی که / گرد بر گرد: پیرامون / «چو»ی دوم: مانند / بادپا صفت جانشین اسم (اسب بادپا) / **قلمرو ادبی:** چو کشتی: تشبیه / بادپا: تشبیه (ستوری که مانند باد سریع می‌دود) / واج آرایبی: «گ»، «ر»، «د» / جناس همسان: چو (۱- هنگامی که ۲-

مانند)

بازگردانی: وقتی سپاهیان مغول پیرامون او را گرفتند، اسب تندروی خود را مانند کشتی به دریا زد.

پیام: قصد عبور از رود

۲۷- چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار / از آن دریای بی پایاب، آسان

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / گذشتن: عبور کردن (بن ماضی: گذشت؛ بن مضارع: گذر) / دریا: رود بزرگ / پایاب: ته آب که پای بر زمین رسد / بی پایاب: عمیق / موقوف المعانی / **قلمرو ادبی:** دشوار، آسان: تضاد
بازگردانی: وقتی که جلال الدین از آن جنگ سخت خود را نجات داد و به آسانی از آن رود عمیق گذشت؛
پیام: نجات سلطان جلال الدین

۲۸- به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند باید، باید این سان

قلمرو زبانی: گر: اگر / سان: مانند، گونه / **قلمرو ادبی:** واژه آرایی: باید
بازگردانی: چنگیز به یاران و فرزندان خود گفت: اگر وجود فرزند لازم است باید مانند جلال الدین دلاور باشد.
پیام: نصیحت چنگیز به فرزندان، دلاوری سلطان جلال الدین

۲۹- به پاس هر وجب خاکی از این ملک / چه بسیار است، آن سرها که رفته

قلمرو زبانی: به پاس: به خاطر / ملک: سرزمین / **قلمرو ادبی:** وجب: مجاز از مقدار اندک / سر: مجاز از سرباز دلاور / رفته: کنایه از درگذشته

بازگردانی: برای حفظ و پاسداری هر وجب از این کشور انسانهای بزرگ و دلاوری کشته شده اند.
پیام: جانبازی برای میهن

۳۰- ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک / خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی: افسر: تاج و کلاه پادشاهان، صاحب منصب / **قلمرو ادبی:** ز مستی: از روی عشق و علاقه به وطن / افسر: مجاز از سرداران / خاک: مجاز از سرزمین ایران / رفته: کنایه از درگذشته

بازگردانی: خدا می‌داند از عشق این آب و خاک و پاسداری از هر بخش این سرزمین چه انسانهای بزرگی جنگیدند و جان دادند.
پیام: جانبازی برای میهن

مهدی حمیدی شیرازی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) در متن درس، کدام واژه‌ها در معانی زیر، به کار رفته است؟

اسب (بادپا، باره) نابودکننده (عاقبت‌سوز) عمیق (ژرف)

۲) جمله‌های زیر را با هم می‌خوانیم و به نقش‌های مختلف کلمه «امروز» توجه می‌کنیم:

■ امروز را غنیمت دان.

نقش: مفعول

■ امروز، روز شادی است.

نقش: نهاد

■ گنجینه عمر، امروز است.

نقش: مسند

■ برنامه امروز، تأیید شد.

نقش: مضاف الیه

■ امروز، به کتابخانه ملی می‌روم.

نقش: قید

در همه جمله‌های بالا به جز جمله آخر، کلمه «امروز»، نقش‌های اسم را گرفته است.

کلمه «امروز» در جمله آخر، هیچ یک از نقش‌های اسم را ندارد.

منادا هم نیست. «امروز» در جمله مذکور، «گروه قیدی» است.

گروه قیدی، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مقید می‌کند یا توضیحی نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می‌افزاید.

قید می‌تواند از نظر «نوع»، اسم، صفت یا قید باشد.

در بیت های نهم و دهم، قیدها را مشخص کنید. - آن دم / هم / کمی

یادآوری

مفعول: به گروه اسمی گفته می‌شود که کار بر روی آن انجام می‌گردد و در پاسخ «چه چیزی را» یا «چه کسی را» می‌آید. نشانه مفعول «را» است. مانند: دوستم را در خیابان دیدم. چه کسی را دیدم؟ - دوستم را

نهاد: گروه اسمی است که خبری از آن داده می‌شود و اگر شخص و شمار نهاد را تغییر دهیم شناسه فعل تغییر می‌کند؛ نهاد در پاسخ «چه چیزی» یا «چه کسی» می‌آید. مانند: بهرام آمد. چه کسی آمد؟ - بهرام.

مسند: بخشی از جمله است که به وسیله فعل اسنادی به نهاد نسبت داده می‌شود و در پاسخ «چگونه است» می‌آید؛ مانند: گل زیباست. گل چگونه است؟ - زیبا.

فعل اسنادی: فعلهایی اند که مسند را به نهاد نسبت می‌دهند و معنای دیگری ندارند؛ «است» همیشه فعل اسنادی است؛ ولی «بود، شد، گشت، گردید» اگر به معنای «است» بیایند اسنادی خواهند بود.

مضاف الیه: ترکیب «اسم - اسم» را ترکیب اضافی می‌گویند. اسم نخست مضاف و دومی مضاف الیه است؛ مانند: دست بهرام.

راه شناسایی صفت و مضاف الیه

۱- صفت، «تر و ترین» می‌پذیرد؛ اما مضاف الیه نمی‌پذیرد. ۲- صفت و موصوف یک پدیده‌اند؛ اما مضاف و مضاف الیه دو پدیده ۳- موصوف «ی» نکره می‌پذیرد؛ اما مضاف نمی‌پذیرد. ۴- اگر به ترکیب، صفت دیگری را بیفزاییم، در ترکیب اضافی، صفت مضاف الیه را وصف می‌کند و در ترکیب وصفی موصوف را؛ مانند: در پیوی بزرگ، در خانه بزرگ. ۵- مضاف الیه همیشه اسم است، پس «نشانه جمع» می‌پذیرد؛ اما صفت نمی‌پذیرد. ۶- با افزودن «است» به ترکیب اضافی، جمله نامعنایی ساخته می‌شود. ۷- صفت نقش مسندی می‌پذیرد؛ اما اسم نمی‌پذیرد.

قید: جمله را مقید می‌کند و اگر آن را بیندازیم جمله ناقص نمی‌شود؛ مانند: بهرام دیروز به دانشگاه رفت. در این جمله «دیروز» قید و «دانشگاه» متمم قیدی است؛ زیرا اگر این دو واژه را بیندازیم جمله ناقص نمی‌شود.

قلمرو ادبی

۱) دریای خون در بیت های هشتم و دوازدهم استعاره از چیست؟ - بیت هشتم: سرخی شفق هنگام غروب / بیت دوازدهم: استعاره از میدان جنگ

۲) ابیات زیر را از نظر کاربرد تشبیه و کنایه بررسی کنید.

۱۹- ز رخسارش فرومی‌ریخت اشکی / بنای زندگی بر آب می‌دید

۲۰- در آن سیماب گون امواج لرزان / خیال تازه‌ای در خواب می‌دید

بنای زندگی: اضافه تشبیهی / بنای چیزی را بر آب دیدن: کنایه از چیزی را در معرض نابودی دیدن / سیماب گون: تشبیه

/ خیال در خواب دیدن: کنایه از نقشه کشیدن

۳) به شعر «در امواج سند» دقت کنید. این شعر از چند بند هم وزن و هماهنگ تشکیل شده است. هر بند شامل چهار مصراع است؛ به این نوع شعر «چهارپاره» یا «دوبیتی های پیوسته» می‌گویند چهارپاره بیشتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود و رواج آن از دوره مشروطه بوده و تاکنون ادامه یافته است.

ملک الشعراء بهار، فریدون مشیری، فریدون توللی سروده هایی در این قالب دارند.

■ اکنون نحوه قرار گرفتن قافیه ها در چهارپاره را به کمک شکل نشان دهید.

■ ----- / -----
■ ----- / -----
♣♣♣
▲ ----- / -----
▲ ----- / -----

قلمرو فکری

۱) شاعر در بیت زیر، قصد بیان چه نکته‌ای را دارد؟ - فروپاشی فرمانروایی خوارزمشاهیان نزدیک بود.

در آن تاریخ شب می‌گشت پنهان / فروغ خرگه خوارزمشاهی.

۲) حمیدی شیرازی در ابیات زیر، چه کسی را و با چه ویژگی هایی وصف می‌کند؟ - سلطان جلال الدین خوارزمشاه را توصیف می‌کند که اندوهگین، دلاور و جنگجو بود.

چه اندیشید آن دم، کس ندانست / که مژگانش به خون دیده تر شد

چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

۳) درباره ارتباط معنایی زیر و پیام درس توضیح دهید. - جانفشانی در راه میهن

در ره عشق وطن از سر جان خاسته‌ایم / تا در این ره چه کند همت مردانه ما (رهی معیری)

۴) شاعر در بیت زیر، چه صحنه‌ای از نبرد را وصف شده است؟ - صحنه‌ای را توصیف می‌کند که با مردن سربازان مغول گروه دیگر جای آنها را می‌گرفتند.

ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت / دو چندان می‌شکفت و برگ می‌کرد

چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عزّ و جلّ آفریده است و برومند هیچ یک را آزاد نخوانده اند؛ مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. در این چه حکمت است؟»

گفت: هر درختی را ثمره‌ای معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.

قلمرو زبانی: حکیمی را پرسیدند: «را» به معنای «از»؛ حرف اضافه / نامور: نامدار، مشهور / عزّ و جلّ: عزیز است و بزرگ و ارجمند / برومند: دارای میوه (بر: میوه) / ثمره: بر، میوه / معین: مشخص / «را» در «هر درختی را ثمره‌ای معین»: دارندگی / به وجود آن تازه آید: با وجود آن طراوت و شادابی می‌گیرد / عدم: نبود / **قلمرو ادبی:** وجود، عدم: تضاد

بازگردانی: از حکیمی پرسیدند: «این همه درخت مشهور و میوه داری که خدای عزّ و جلّ آفریده است به هیچ کدام آزاد نگفته است؛ مگر سرو که میوه ندارد. در این کار چه حکمتی وجود دارد؟»

حکیم گفت: هر درختی را میوه مشخصی دارد که در زمان مشخصی، به وجود آن میوه، طراوت و تازگی می‌یابد و گاهی به خاطر عدم آن میوه پژمرده می‌شود و سرو به هیچ وجه اینگونه نیست و همیشه سرسبز است و این، صفت انسانهای آزادگان است.

۱- به آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی / پس از خلیفه بخواد گذشت در بغداد

قلمرو زبانی: که: زیرا / بسی: بسیار / **قلمرو ادبی:** وزن: مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن (رشته انسانی) / دل نهادن: کنایه از علاقمند شدن، دل‌بستگی شدن /

بازگردانی: به آنچه پایدار نیست دل بسته نشو؛ زیرا دجله بسیار پس از خلیفه در بغداد روان خواهد بود. (ما می‌میریم اما دنیا می‌ماند)
پیام: دل نبستن به دنیا

۲- گرت ز دست برآید، چو نخل باشد کریم / ورت ز دست نیاید، چو سرو باش آزاد

قلمرو زبانی: گرت: اگر تو؛ جهش ضمیر (اگر از دست تو) / کریم: بخشنده / ور: و اگر / **قلمرو ادبی:** دست: مجاز از توان و نیرو / چو نخل: تشبیه / کریم: وجه شبه / آزاد: وجه شبه / واج آرایبی: «د» و «ر» / نخل، سرو: تناسب / واژه آرایبی: دست / کریم بودن نخل؛ آزاد بودن سرو: جانبخشی / وجه شبه: آزاد

بازگردانی: اگر توانش را داری، مانند نخل بخشنده باش و اگر توانش را نداری، مانند سرو آزاده باش.

پیام: بخشندگی و آزدگی